

با وجود مشکلات، خشونت، خطرات و هرج و مرج ... خدا هنوز در میان ماست

دوم قرنثیان ۶ ، ۱۰-۱



پس ما که در کارهای خدا سهیم هستیم، از شما که فیض خدا را یافته‌اید درخواست می‌کنیم که نگذارید آن فیض در زندگی شما بی‌اثر بماند، زیرا او می‌فرماید: «در زمان مطلوب به تو گوش دادم، و در روز نجات تو را کمک کردم»  
گوش بدهید! این زمان، زمان مطلوب است و امروز، روز نجات!

3 ما نمی‌خواهیم به هیچ وجه باعث لغزش کسی بشویم، مبدا نقصی در خدمت ما یافت شود، بلکه می‌خواهیم با هر کاری که می‌کنیم نشان دهیم که خادمان حقیقی خدا هستیم، یعنی با تحمل زحمات و سختی‌ها و دشواریها، ما در شلاق خوردنها، حبس‌ها، شورشها، بی‌خوابی‌ها، گرسنگی‌ها و تلاش‌ها و 6 همچنین با خلوص نیت، معرفت، صبر، حوصله و مهربانی نشان می‌دهیم که خادمان خدا هستیم. تمام این کارها را با کمک روح القدس و با محبت بی‌ریا در 7 اعلام پیام حقیقت و با قدرت خدا انجام می‌دهیم. تنها اسلحه ما، هم در دفاع و هم در حمله، داشتن زندگی پاک و بی‌آلایش است 8. گاه احترام و گاهی بی‌احترامی می‌بینیم. گاه مورد لعن و گاهی مورد ستایش هستیم. ما را افرادی دروغگو می‌شمارند، حال آنکه راستگو هستیم 9. گمنام ولی در عین حال مشهوریم؛ به حال مرگ افتادیم ولی هنوز زنده‌ایم. ما شکنجه می‌بینیم، ولی به قتل نمی‌رسیم 10. غمگین، ولی پیوسته شادمانیم؛ ما چون گدا فقیریم، ولی در عین حال بسیاری را دولتمند می‌سازیم؛ بی‌چیزیم اما دارای همه چیز هستیم.

در حین پیاده روی در پارک، متوجه شخصی شدم که پوستر بزرگی را روی چمن پهن کرده بود. روی پوستر دستورالعمل‌هایی برای مدیتریشن بود که او با فداکاری تمرین می‌کرد. یک تیتر بزرگ روی آن پوستر نوشته شده بود: " یزدان در بطن من" فکر کردم که چنین شخصی باید اشتیاقی بزرگ برای احساس نزدیکی به خدا داشته باشد. و آیا این همان احساس نیست که همه ما در این شرایط جنگ داریم؟ آرزوی دیدن خدا! و آرزوی صلح و آرامش! در همان روز با دوست لایبزیگی ام صحبت کردم. و همانطور که عادت ما است به خبر تازه رسیدیم. به دوستم گفتم: «ما الان مستقیماً به ورطه ی جهنم می‌نگریم!» و دوستم پاسخ داد: «و پشت همه آن تصمیم یک مرد است که از روی شهورت قدرت، تمام دنیا را تهدید می‌کند. " دوستم در ادامه پرسید: " چرا خدا کاری انجام نمی‌دهد؟" دو تجربه ای که من در هفته ی گذشته داشتم به خوبی نشان می‌دهند که ما انسان‌ها در حال حاضر چه احساسی داریم. از یک طرف احساس وحشت است. از طرفی دیگری میل و اشتیاق به خدا و آرامش. و این دقیقاً همان سوالی است که پولس نیز با آن درگیر شد، هنگامی که نامه ای به کلیسای قرنثیان نوشت. همچنین در آن روزها شرارت بسیار شدید بود. پوتین اولین کسی نیست که این بدخواهی را کشف کرده. نه این خیلی قبل از او هم در دنیا ی ما مشاهده شده بود. و شر فقط در رویدادهای بزرگ جهان دیده نمی‌شود. هر یک از ما شر را در زندگی خود تجربه می‌کنیم. و سوال این است چگونه با آن برخورد کنیم؟ به احتمال زیاد شخصی را که در پارک دیدم دنبال خدا در درونش بود. و به همین دلیل او تلاش می‌کرد تا به هدف عرفانی در بطن خود برسد. شاید حتی فکر می‌کرد که می‌تواند از واقعیت این دنیای شیطانی فرار کند. این عقیده در واقع مثل اشتیاق انجمن قرنثیان بود که پولس به آنها نامه نوشت. آنها نیز معتقدند که امر الوهیت چیزی است که باید در درون کسی باشد. بر اساس آن عقیده واضح بود که شر بخشی از زندگی کسی نیست، بلکه فقط چیزی در جهان است. و طبق آن عقیده شخص بایستی به اندازه کافی خود را از این تأثیرات شیطانی جدا می‌کرد، یا در امر الوهیت تمرین می‌کرد تا می‌توانست به هدف عرفان دست یابد. کاری که قرنثیان در آن زمان انجام می‌دادند در واقع برنامه تک تک ادیان در کل جهان است. بر اساس دین، فرد باید مراقبه کند یا از دستور خاصی اطاعت کند تا به امر الوهیت برسد. پولس با قرنثیان مخالفت می‌کرد. و چیزی کاملاً متفاوت را از همه ادیان جهان تأیید می‌کرد. خصلت الوهیت بخش از طبیعت انسانی نیست که بتواند در بطن کسی پیدا شود. نه، کسی دیگری باید وارد شود. خدا باید دخالت کند - فقط خدا می‌تواند این خلوص نیت را در زندگی ما ایجاد کند. به غیر از این، پاک شدن استعداد انسانی نیست. خدا خودش باید چیز جدیدی را در ما شروع کند تا به خلوص نیت برسیم. و این کار را که خدا در ما ایجاد می‌کند، پولس فیض خدا می‌نامد. همه ی نامه های او همیشه فقط در مورد همین کلام صحبت می‌کند. هر کاری که ما انسان‌ها انجام می‌دهیم با وجود اینکه قانون خدا است به دلیل گناه انسان ما را به ورطه می‌کشاند. اما این خداست که چیز جدیدی را در ما خلق می‌کند. و این کار خدا فیض و لطف او است. در این مرحله پولس در واقع چیزی متفاوت از خود عیسی نگفت:

هنگامی که عیسی با نیکودیموس فریسی صحبت می کرد، به او گفت: ما باید دوباره متولد شویم. همانطور که کودک خودش را به دنیا نمی آورد، بلکه توسط مادر و پدر به دنیا می آید، همانگونه برای ما انسان ها است وقتی به خدا برسیم. وقتی کسی مسیحی می شود نیز چنین است. خدا خودش ما را تازه می کند. و این کار انسان نیست که ما باید اول در درون خود کشف کنیم یا توسعه دهیم. همانطور که یک کودک نمی تواند خودش را به دنیا بیاورد، مسیحی نیز نمی تواند خود را مسیحی کند. اما اکنون می دانیم که زایمان با جدایی و درد همراه است. وقتی کودکی به دنیا می آید، برای مادر و کودک بسیار دردناک است. این دو در واقع با خشونت از هم جدا می شوند! کودک در واقع از امنیت رحم خارج می شود. به جای اینکه با سعادت در مایع آمنیوتیک آویزان شود، بیرون کشیده می شود و در این دنیای خشن می افتد. علاوه بر این منبع غذایی آن کودک، یعنی بند ناف، با چاقو قطع می شود. تولد در واقع یک جدایی بی رحمانه است! و به همین دلیل نوزادان هنگام تولدشان با صدای بلند گریه می کنند. تولد ربطی به جدایی دارد! زایمان دنیوی مثل رابطه ما با خدا است! ما احساس می کنیم که از خدا جدا شده ایم. ما آن را در سراسر جهان می بینیم. و این تجربه درد آور است! و به همین دلیل است که ما با صدای بلند فریاد می زنیم. اما وقتی کودکی به دنیا می آید، بلافاصله پس از تولد چیز جدیدی وارد می شود. کودک می تواند در آغوش مادر باشد. گرما و عشق را حس می کند. خیلی سریع متوجه می شود که متعلق به مادرش است و واقعاً به دنبال این تجربه جدید است. به نوعی یک ارتباط جادویی بین کودک و مادر به وجود می آید. این ارتباط خیلی واقعی است. تقریباً می توان گفت یک کابل نامرئی این دو را به هم وصل می کند. و این پیوستگی بین مادر و کودک نیز اساس ارتباط در آینده است. و به این ترتیب اولین لبخند و اولین کلمات از دهان کودک بیرون می آید. عیسی تولد را با زندگی مسیحی مقایسه می کرد. او نشان می داد که رابطه ما با خدا نیز به این تولد جدید نیاز دارد. ما نمی توانیم **الوهیت** را توسعه دهیم یا تربیت کنیم. ما به یک پایه نیاز داریم. و اساس آن این است که خدا ما را نو می سازد! و نه خودمان. در هنگامی که نوزاد تازه متولد می شود، ارتباط با والدین مشخص است. والدین و فرزندان می دانند: «این گوشت و خون من است. ما به هم تعلق داریم!» و کودک که به تازگی تجربه دردناک زایمان را پشت سر گذاشته است، به طور طبیعی خود را در آغوش مادر می اندازد. کودک و مادر به طور غریزی می دانند که به هم تعلق دارند. البته در مورد ما مسیحیان هم همینطور است. ما جدایی بین خود و خدا را احساس می کنیم. برخلاف آنچه قرننیا معتقد بودند، ما هنوز در بهشت نیستیم. در این دنیا جدایی بین خود و خدا را احساس می کنیم. ما همچنین چیزهای وحشتناک زیادی را در زندگی خود تجربه می کنیم. و ما حتی نمی دانیم که دوباره متولد شدن توسط خدا به چه معناست. اما درست مانند نوزاد تازه متولد شده، ما به دنبال خدا هستیم زیرا به او تعلق داریم. پولس در نامه های خود توضیح می دهد که خدا روح القدس را می دهد که در ما ساکن شود. این بدان معنا نیست که پس از غسل تعمید ما فوراً به سوی خدا نقل مکان و کاملاً تغییر می کنیم. نه، ما در این دنیا می مانیم. با این حال، روح القدس به ما نشان می دهد که متعلق به خدا هستیم و به این ترتیب خدا نیز اشتیاق به جستجوی خود را به ما می دهد. روح القدس که در ما کار می کند به ما نشان می دهد که جهان آنطور که می شناسیم کامل نیست. و دقیقاً در این زمان های وحشتناک جنگ است که می بینیم جهان آنطور نیست که خدا از آن انتظار دارد. اما در عین حال به ما نشان می دهد که هدف و سرنوشت ما در خداست. و بنابراین پولس به طرز چشمگیری تمام موقعیت های دردناک را توصیف می کند و در عین حال نشان می دهد چگونه خدا دیدگاهی کاملاً متفاوت به ما می دهد:

*گاه احترام و گاهی بی احترامی می بینیم. گاه مورد لعن و گاهی مورد ستایش هستیم. ما را افرادی دروغگو می شمارند، حال آنکه راستگو هستیم. 9 گمنام ولی در عین حال مشهوریم؛ به حال مرگ افتادیم ولی هنوز زنده ایم. ما شکنجه می بینیم، ولی به قتل نمی رسیم. 10 غمگین، ولی پیوسته شادمانیم؛ ما چون گدا فقیریم، ولی در عین حال بسیاری را دولتمند می سازیم؛ بی چیزیم اما دارای همه چیز هستیم.*

در واقع ما از خدا جدا شده ایم - ما به گناه افتاده ایم و باید بمیریم. اما وقتی تعمید می گیریم، عیسی را بر تن کرده ایم. سپس خداوند می فرماید: «این گوشت و خون من است! ما به هم تعلق داریم!» و چون روح القدس در ما زندگی می کند بسیار بلند صدا می زنیم: ابا، پدر جان ماست! آمین